

بسی طایفت از آن جمله این داعی را عقل و دوح در پیش خدایت و لیکن بیه ضعیف
دارد که طایفت نفقد و غفلت بجهت نذران الملوك ایا کما خلق فریه افند و هاکلا
مستدس چه طایفت بارکاء جباران دارد و شیر زده ناقچه نابینچه شیر
زاده دارد با و بی غرضه و اندک هر یک سر پرده جنت ایشان در خط مختصر زنده
این ضعیف مغز و داریخت عایت بفریب خانه غولان بزدن و بضاعت قناعت
بهمراهان حظه و آسایا سر پیدن اکنون بزودی که ذوالفضل الکربان طایر
دین و دنیا کرده است که گوشه دل این گوشه گرفته بختقد ستایش و خورج
که چشم جبار این بنده نه سزای ختم فی خدایت و نه مقلات و نه سز
شعر بس که شنیدم عفت و دوحین چیز و پیامات سنای برین
ماهیه دل پی و پیرین و بخت ماهیه جانی و پی که و کین پای
نه و چرخ بریزد دشت نه و ملک بریزد کین زنده و کاز ملک زین
چونه و است فلکی و برزین و ایضا سانه و دیر **قطعه** این جهان بر مثال و است
که کاز که او بخت را بر این سرور اسمی زنده و بخت و ان سرور را می زند
آخر الامر بگذرند همه و همه باز مانان بر یاد **قطعه** ماهیه خلق
اگر چه آن بشته کمره و کمر برهند نوچان از می و می و می نه چنان
چون نوی می برهند دها همه آب کشت و جانها همه خون تا چنست
حقیقت ای سر زده درون ای با علمت جز در دو درون درون از و درون

بسی از آنکه شیر و کج زده باشد

Copyright © King Saud University